



دانشگاه علامه طباطبائی

دانشگاه ادبیات فارسی و زبانهای خارجی

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه

خدا در فلسفه کانت و هگل

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر بیژن عبدالکریمی

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر رضا سلیمان حشمت

نگارنده:

بهاره فکور یحیایی

بهمن ۸۸

تقدیم به آستان مبارک ضامن آهو

با بوسه بر خاک پای زائرینش

که هیچ ادعایی در مورد خود ندارم

الا همجواری علی بن موسی الرضا

فرم گردآوری اطلاعات پایان‌نامه‌ها

کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان: خدا در فلسفه کانت و هگل		
محقق: بهاره فکور یحیایی		
مترجم: بهاره فکور یحیایی		
استاد راهنما: جناب آقای دکتر عبدالکریمی استاد مشاور/استاد داور: جناب آقای دکتر حشمت، جناب آقای دکتر کلباسی		
کتابنامه: دارد	واژه‌نامه: دارد	
نوع پایان‌نامه:	<input checked="" type="checkbox"/> بنیادی	<input type="checkbox"/> توسعه‌ای <input type="checkbox"/> کاربردی
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	سال تحصیلی: ۸۵	
محل تحصیل: تهران	نام دانشگاه: علامه طباطبائی	دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی
تعداد صفحات: ۲۰۵	گروه آموزشی: فلسفه	
کلیدواژه‌ها به زبان فارسی: خدا - کانت - هگل - فلسفه - الهیات		
کلید واژه‌ها به زبان انگلیسی:		
God – Kont – Hegel – Philosophy –Theology.		

چکیده

الف. موضوع و طرح مسئله:

کتاب «خدا در فلسفه جدید» که ترجمه دو فصل مهم آن پیش روی شماست، به شرح و نقد نظریه‌پردازی‌های فلسفی در مورد خدا در دوره جدید می‌پردازد که به دلیل محوریت کانت در تاریخ فلسفه و اهمیت کتاب پدیدارشناسی روح هگل در دوره اوج نظریه‌ورزی پیرامون خدا، این دو فصل از کتاب را برای ترجمه انتخاب کردم و انگیزه اینکه کتاب جیمز کولینز را برای مطالعه «خدا در فلسفه کانت و هگل» برگزیدم، شهرت فلسفی وی در زمینه مسئله خدا بود و نیز اینکه کتاب آنقدر ضرورت داشته که فؤاد زکریا استاد فلسفه در قاهره آن را به زبان عربی ترجمه نموده است. و از آنجا که رشته تحصیلی‌ام در دوره کارشناسی ادبیات عرب بود، با تطبیق جملات انگلیسی و عربی به فهم نزدیکتری از متن انگلیسی دست یافتم.

ب. مبانی نظری:

در این رساله پس از ترجمه فصل ششم و هفتم کتاب خدا در فلسفه جدید نوشته جیمز کولینز، در بخشی جداگانه به شرح و تبیین مسئله خدا در فلسفه کانت و هگل به کمک منابع فارسی می‌پردازم.

به منظور شرح نظریات کانت در باب خداوند به موضوع وی نسبت به بنیان‌های خداآوری، انحلال الهیات طبیعی، تصوّر خدا، نسبت خدا و اخلاق و نیز افکار کانت پیرامون خدا در دوره اخیر زندگی‌اش توجه شده است. به قصد فهم مسئله «نسبت خدا و مطلق هگلی» به شرح بیگانه‌گشتگی سه‌گانه، نسبت روح مطلق با فلسفه، صورت‌بندی دوباره‌براهین اثبات خدا، فلسفه تاریخ به مثابه تئودیسه و نیل به فلسفه از جانب دین از منظر هگل پرداخته شده است.

پ. روش تحقیق:

روش من در ترجمه در مرحله اول رجوع به کتب فارسی‌ای بود که پیرامون کانت و هگل نوشته شده بود تا با واژه‌های کلیدی و معادل آن در فلسفه این دو آشنا شوم. البته برای یافتن معادل‌های فارسی بسیاری از کلمات نیز از فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی که توسط ماری بریجانیان گردآوری شده است، بسیار کمک گرفتم. در پایان رساله واژه‌نامه‌ای را تهیه نمودم تا خواننده بداند که از معادل‌های پیشنهادی کدام یک را در این ترجمه انتخاب کرده‌ام. پس از نگارش بخش ترجمه برای توضیح و شرح

بیشتر مطالب نویسندگان، بخشی را به تبیین مسئله خدا در فلسفه کانت و هگل اختصاص داده‌ام که در آن از دیگر کتب و مقالات فلسفی بهره گرفته‌ام. علاوه بر این در همه صفحات نیز کلماتی را در پاورقی ذکر کرده‌ام تا اگر خواننده در مورد معادل آن تردید داشت بدون ارجاع به کتاب انگلیسی به راحتی بتواند آن را در پاورقی ملاحظه کند.

ت. یافته‌های تحقیق :

در مورد موضع کانت و هگل نسبت به مسئله خدا می‌توان گفت که کانت با نقد دلیل وجودی، فلسفه عقلی متعارف را مورد نقد قرار می‌دهد زیرا که دکارت، با بیان دلیل وجودی یکی از اصول موضوعه اصلی تمامی فلسفه را از عهد افلاطون تا عمر خود و حتی تا زمان کانت به صداقت بیان داشته است و آن این است که وجود و کمال مساوی یکدیگرند و واقعیات را درجاتی است که از آنچه کمال ناچیزی دارد و به سختی می‌توان گفت موجود است آغاز می‌شود و تا کامل‌ترین که اعلی مراتب وجود است، ادامه می‌یابد در تمامی فلسفه متعارف این سلسله مراتب برای تصور هست بودن افتراض شده است و وجود را درجاتی است و بنابراین، می‌توان گفت که خدا از هر موجودی که فرض شود موجودتر است.

اگر کانت اعتبار دلیل وجودی را نفی کرده است، هگل نیز دلایل کانت را در رد آن دلیل نامعتبر شمرده است. به عقیده هگل، کانت به درستی وسعت دامنه شمول دلیل وجودی را ندیده است چه در واقع همین دلیل وجودی است که تمامی فلسفه متعارف و فلسفه هگل نیز به لحاظ اینکه می‌توان گفت بسط و گسترش همان دلیل وجودی در سیر تاریخ است، بر آن اتکاء دارد. خدا به نظر هگل، به وسیله کل جریان تاریخ به اثبات می‌رسد. زیرا همین جریان تاریخ سرانجام مانند نوعی شکفتگی به خدا منتهی می‌شود.

ث. نتیجه‌گیری و پیشنهادات :

در طول تاریخ فلسفه و کلام غرب پیرامون مسئله خدا برهان و نظریه‌ورزی‌های بسیاری ارائه شده است اما بسیاری از اهل فلسفه و کلام برآنند که آنها اتقان فلسفی و استحکام منطقی مطلوب را ندارند. این ادله غالباً به برهان جهان‌شناختی باز می‌گردد، که آن نیز نهایتاً بر نفی تسلسل مبتنی است و تنها قادر است وجود علت‌العلل را ثابت کند و نه خدای ادیان را که جامع صفات کمالی است. اگر این شبهه را قوی فرض کرده و یکایک ادله وجود خدا را خدشه‌دار بدانیم در این صورت باید گفت که خدشه در ماهیت دلیل است نه وجود مدلول چون وجود خدا حالت منتظره بین وجود و عدم نیست که تابع

فلسفه و کلام بشری باشد.

جای تأمل است که در ادیان مخصوصاً کتب آسمانی سه دین بزرگ یهودیت و مسیحیت و اسلام دلیلی از نوع براهین فلسفی و منطقی پیرامون خدا اقامه نشده است.

در قرآن مجید آمده است: «افی الله شک فاطر السموات و الارض» (ابراهیم، ۱۰)

اصولاً پیدا است که نگاه و زبان دینی با نگاه و زبان فلسفی تفاوت دارد. در عالم واقع و تجربه به ندرت می‌توان مؤمن و دینداری را یافت که با برهان فلسفی ایمن آورده باشد پس راه دین با آنکه از راه عقل جدا نیست ولی می‌توان گفت از راه عقل‌ورزی فلسفی جداست

تمامی تاریخ، نوعی تکوین تصور خدا و تکوین توجه به مساوی بودن «کامل» و «واقع» است. در فلسفه هگل این کامل، برخلاف فلسفه افلاطون و دکارت در آغاز نمی‌آید بلکه در پایان ظاهر می‌شود. اما بدون شک این ظاهر امر است؛ زیرا از آنجا که این کامل ازلی و ابدی است، چون در پایان است باید در آغاز هم بوده باشد.

کانت پس از نقض همه دلایلی که به وسیله عقل نظری اقامه شده، عقل عملی را جایگزین عقل نظری می‌کند و بدین ترتیب با جنبه جدیدی از تصور خدا مواجه می‌شویم که در آن خدا به عنوان اصل و مبنای اخلاق و اخلاقی بودن است. بدین وجه که چون ما در درون خود احساس تکلیف می‌کنیم در ما هم اختیار و هم یک نفس و هم یک غریزه به تعبیر کانتی وجود دارد. غریزه‌ای که می‌خواهد بالاخره روزی سعادت و فضیلت منطبق بر هم شوند و صاحب فضیلت سعادت‌مند گردد و چون آن روز فرا نمی‌رسد یا لااقل ضرورتاً در این دنیا فرا نمی‌رسد باید مقارنه سعادت و فضیلت در ورای دنیای ما یافت شود و این منوط بر تصور خداست. اما تصور خدا به عنوان یک اصل موضوع عقل عملی با واقعیت اعتقادی که در قلب مؤمن جلوه‌گر می‌شود مطابق و سازگار نیست زیرا آنچه که یک مؤمن می‌طلبد آن است که خدا بیش از یک اصل موضوع باشد ولو به معنای کانتی.

صحت اطلاعات مندرج در این فرم براساس محتوای پایان‌نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می‌نمایم.

نام استاد راهنما: جناب آقای دکتر عبدالکریمی

نام دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی

رئیس کتابخانه:

فهرست مطالب

عنوان.....	صفحه
مقدمه	۱
بخش اول: ترجمه	۵
فصل اول: نظریات کانت در باب خداوند.....	۷
۱-۱-۱ محک زدن بنیان خدا باوری	۱۰
۱-۱-۲ تزلزل الهیات طبیعی	۲۴
۱-۱-۳ کاربرد نظری تصور خدا	۴۳
۱-۱-۴ خدا و اخلاق	۵۰
۱-۱-۵ اندیشه‌های دوره‌ی پایانی حیات کانت پیرامون خدا	۵۹
فصل دوم: خدا و مطلق هگلی.....	۶۵
۱-۲-۱ بیگانه‌گشتگی سه‌گانه	۶۹
۱-۲-۲ روح مطلق و فلسفه	۷۹
۱-۲-۳ صورت‌بندی دوباره براهین اثبات خدا.....	۹۱
۱-۲-۴ فلسفه تاریخ به مثابه الهیات	۱۱۷
۱-۲-۵ از جانب دین به سوی فلسفه	۱۲۰
بخش دوم: شرح و تبیین	۱۳۶
فصل اول: خدا در فلسفه کانت.....	۱۳۷
۲-۱-۱ کانت و منورالفکری	۱۴۰
۲-۱-۲ کانت و مسئله مابعدالطبیعه	۱۴۳
۲-۱-۳ کانت، دین و اخلاق	۱۵۳
فصل دوم: خدا در فلسفه هگل.....	۱۶۱

- ۱۶۴.....۲-۲-۱ هگل، کانت، فیخته و یاکوبی
- ۱۷۵.....۲-۲-۲ هگل و فرآیند روح چنانکه در دین آشکار می‌گردد
- ۱۸۷.....۲-۲-۳ هگل و استقرار شریعت در مذهب مسیح
- ۱۹۲.....۲-۲-۳ هگل و آگاهی ناخشنود
- ۱۹۸.....کتابنامه
- ۲۰۰.....واژه‌نامه
- ۲۰۶.....چکیده

خدا در مابعدالطبیعه چندان مهم است که ارسطو فلسفه را الهیات می‌نامد. در فلسفه جدید نیز، خدایی که ضامن اندیشه یقینی می‌گردد و ضامن وجود فرد هم می‌شود. در واقع در تمام فلسفه کلاسیک گرایش به اینکه موجودی را مبدأ عالم قرار دهند که در آن خیر و واقعیت با یکدیگر متحد گردد، به چشم می‌خورد.

در واقع تمامی تاریخ، نوعی تکوین تصور خدا و تکوین توجه به مساوی بودن «کامل» و «واقع» است. در فلسفه هگل این کامل، برخلاف فلسفه افلاطون و دکارت در آغاز نمی‌آید بلکه در پایان ظاهر می‌شود. اما بدون شک این ظاهر امر است؛ زیرا از آنجا که این کامل ازلی و ابدی است، چون در پایان است باید در آغاز هم بوده باشد.

کانت پس از نقض همه دلایلی که به وسیله عقل نظری اقامه شده، عقل عملی را جایگزین عقل نظری می‌کند و بدین ترتیب با جنبه جدیدی از تصور خدا مواجه می‌شویم که در آن خدا به عنوان اصل و مبنای اخلاق و اخلاقی بودن است. بدین وجه که چون ما در درون خود احساس تکلیف می‌کنیم در ما هم اختیار و هم یک نفس و هم یک غریزه به تعبیر کانتی وجود دارد. غریزه‌ای که می‌خواهد بالاخره روزی سعادت و فضیلت منطبق بر هم شوند و صاحب فضیلت سعادت‌مند گردد و چون آن روز فرا نمی‌رسد یا لااقل ضرورتاً در این دنیا فرا نمی‌رسد باید مقارنه سعادت و فضیلت در ورای دنیای ما یافت شود و این منوط بر تصور خداست. اما تصور خدا به عنوان یک اصل موضوع عقل عملی با واقعیت اعتقادی که در قلب مؤمن جلوه‌گر می‌شود مطابق و سازگار نیست زیرا آنچه که یک مؤمن می‌طلبد آن است که خدا بیش از یک اصل موضوع باشد ولو به معنای کانتی.

این رساله در پی آن است که به مسئله «خدا» در فلسفه کانت و هگل بپردازد. برای تبیین این موضوع علاوه بر ترجمه فصل ششم و هفتم از کتاب «خدا در فلسفه جدید» نوشته جیمز کولینز، به پژوهش پیرامون این مسئله در منابع فارسی پرداختم.

کتاب «خدا در فلسفه جدید» که ترجمه دو فصل مهم آن پیش روی شماست، به شرح و نقد نظریه‌پردازی‌های فلسفی در مورد خدا در دوره جدید می‌پردازد که به دلیل محوریت کانت در تاریخ فلسفه و اهمیت کتاب پدیدارشناسی روح هگل در دوره اوج نظریه‌ورزی پیرامون خدا، این دو فصل از

کتاب را برای ترجمه انتخاب کردم و انگیزه اینکه کتاب جیمز کولینز را برای مطالعه «خدا در فلسفه کانت و هگل» برگزیدم، شهرت فلسفی وی در زمینه مسئله خدا بود و نیز اینکه کتاب آنقدر ضرورت داشته که فؤاد زکریا استاد فلسفه در قاهره آن را به زبان عربی ترجمه نموده است. و از آنجا که رشته تحصیلی‌ام در دوره کارشناسی ادبیات عرب بود، با تطبیق جملات انگلیسی و عربی به فهم نزدیکتری از متن انگلیسی دست یافتم.

جیمز کولینز یکی از بزرگترین مورخان فلسفه آمریکای شمالی بود که در سال ۱۹۱۷ در هالی‌وود ماساچوست به دنیا آمد. و در نوزدهم فوریه ۱۹۸۵ پس از یک دوره بیماری طولانی درگذشت. وی مدرک لیسانس و فوق‌لیسانس و دکتری خود را از دانشگاه کاتولیک آمریکا گرفت و پس از یک سال سمت عضو هیئت علمی در دانشگاه هاروارد به دانشکده سنت لوئیس پیوست، یعنی جایی که از سال ۱۹۴۵ تا زمان مرگش در آنجا تدریس کرد. رساله دکترای او با عنوان فلسفه تومیستی در سال ۱۹۴۴ منتشر شد. از جمله آثار او عبارتند از: فیلسوفان اگزیستانس: بررسی انتقادی (۱۹۵۲)، تاریخ فلسفه جدید اروپایی (۱۹۵۴)، خدا در فلسفه جدید (۱۹۵۹)، ضرورت فلسفه دین (۱۹۶۷)، فلسفه طبیعت دکارت (۱۹۷۱) و فلسفه جدید تفسیری (۱۹۷۲). کولینز مسئول سابق موسسه فلسفی کاتولیک (۱۹۵۳) و انجمن مابعدالطبیعه در آمریکا (۱۹۶۲) بود. او در سال ۱۹۶۴ عضو هیئت علمی گان‌هام بود و مدال آکویناس را به عنوان جایزه از طرف موسسه فلسفی کاتولیکی آمریکایی در سال ۱۹۶۵ دریافت کرد. وی دارای درجات افتخاری از دانشگاه‌های جورج‌تاون، هالی‌کراس، ایلی‌نویز جنوبی و ویلانوا بود.

جیمز کولینز در کتاب *خدا در فلسفه جدید* به بررسی مسئله خدا در یازده فصل می‌پردازد و در مقدمه کتاب می‌گوید که هدف اصلی وی از نگارش این کتاب تبیین نگرش‌های اصلی فلسفی به خدا در دوره جدید است. عناوین کلی این کتاب عبارتند از: نسبت ایمان و عقل، شک‌انگاری، عقل‌انگاری، تجربه‌انگاری و طبیعت‌انگاری، منورالفکری، کانت، هگل، الحاد (فویر باخ، مارکس، نیچه)، کرانمندانگاری طریق دل (کرگگور)، به جانب فلسفه حقیقی پیرامون خدا.

در این رساله پس از ترجمه فصل ششم و هفتم این کتاب، در بخشی جداگانه به شرح و تبیین مسئله خدا در فلسفه کانت و هگل به کمک منابع فارسی می‌پردازم.

به منظور شرح نظریات کانت در باب خداوند به موضع وی نسبت به بنیان‌های خداپاوری، الهیات طبیعی، تصوّر خدا، نسبت خدا و اخلاق و نیز افکار کانت پیرامون خدا در دوره پایانی حیات وی توجه شده است.

به قصد فهم مسئله «نسبت خدا و مطلق هگلی» به شرح بیگانه‌گشتگی سه‌گانه، نسبت روح مطلق با فلسفه، صورت‌بندی دوباره براهین اثبات خدا، فلسفه تاریخ به مثابه نظریه عدل الهی و نیل به فلسفه از جانب دین از منظر هگل پرداخته شده است.

در پایان می‌توان گفت که در تاریخ فلسفه و کلام غرب پیرامون مسئله خدا برهان و نظریه‌ورزی‌های بسیاری ارائه شده است اما بسیاری از اهل فلسفه و کلام برآنند که آنها اتقان فلسفی و استحکام منطقی مطلوب را ندارند. این ادله غالباً به برهان جهان‌شناختی باز می‌گردد، که آن نیز نهایتاً بر نفی تسلسل مبتنی است و تنها قادر است وجود علت‌العلل را ثابت کند و نه خدای ادیان را که جامع صفات کمالی است. اگر این شبهه را قوی فرض کرده و یکایک ادله وجود خدا را خدشه‌دار بدانیم در این صورت باید گفت که خدشه در ماهیت دلیل است نه وجود مدلول چون وجود خدا حالت منتظره بین وجود و عدم نیست که تابع فلسفه و کلام بشری باشد.

جای تأمل است که در ادیان مخصوصاً کتب آسمانی سه دین بزرگ یهودیت و مسیحیت و اسلام دلیلی از نوع براهین فلسفی و منطقی پیرامون خدا اقامه نشده است.

در قرآن مجید آمده است: «افی الله شکّ فاطر السموات و الارض» (ابراهیم، ۱۰)

در مورد موضع کانت و هگل نسبت به مسئله خدا هم می‌توان گفت که کانت با نقد دلیل وجودی، فلسفه عقلی کلاسیک را مورد نقد قرار می‌دهد زیرا که دکارت، با بیان دلیل وجودی یکی از اصول موضوعه اصلی فلسفه را از عهد افلاطون تا عمر خود و حتی تا زمان کانت به صداقت بیان داشته است و آن این است که وجود و کمال مساوی یکدیگرند و واقعیات را درجاتی است که از آنچه کمال‌ناچیزی دارد و به سختی می‌توان گفت موجود است آغاز می‌شود و تا کامل‌ترین که اعلی مراتب وجود است، ادامه می‌یابد در تمامی فلسفه کلاسیک این سلسله مراتب برای تصور هست بودن افتراض شده است و وجود را درجاتی است و بنابراین، می‌توان گفت که خدا از هر موجودی که فرض شود موجودتر است.

اگر کانت اعتبار دلیل وجودی را نفی کرده است، هگل نیز دلایل کانت را در رد آن دلیل نامعتبر شمرده است. به عقیده هگل، کانت به درستی وسعت دامنه شمول دلیل وجودی را ندیده است چه در واقع همین دلیل وجودی است که تمامی فلسفه کلاسیک و فلسفه هگل نیز به لحاظ اینکه می‌توان گفت بسط و گسترش همان دلیل وجودی در سیر تاریخ است، بر آن اتکاء دارد. خدا به نظر هگل، به وسیله کل

جریان تاریخ به اثبات می‌رسد. زیرا همین جریان تاریخ سرانجام مانند نوعی شکفتگی به خدا منتهی می‌شود.

بخش اول:

ترجمه :

❖ فصل اول: دیدگاه کانت در باب خدا

❖ فصل دوم: خدا و مطلق هگلی

فصل اول:

دیدگاه کانت در باب خدا

دیدگاه کانت در باب خداوند

تمامی شاهراه‌های فلسفه جدید در فلسفه ایمانوئل کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) به یکدیگر می‌پیوندند و بار دیگر از آنجا منشعب می‌شوند. مسئله خدا نیز از محوریت تاریخی او مستثنی نیست. برای فهم آموزه^۱ کانت در باره خدا باید به بررسی مختصر تأملات الهیاتی^۲ دوران قبل از او و به تأملی ریشه‌ای در تحولات و پیشرفت‌های بعدی آن پردازیم. آموزش‌های اولیه کانت در پارسا مذهبی^۳ و اشتیاق او به مطالعه آثار روسو، وی را متقاعد ساخت که عنصر خداپاورانه^۴ را در علم اخلاق و نیز قوت پایدار ایمان مؤثر شخصی را به خداوند، ضروری بداند. او به جهت تحصیلات دانشگاهی‌اش و سر و کار داشتن مستمر با آثار پیروان ولف و نیز مطالعه دقیق نظریات لایبنیتز احترامی همیشگی و خاص برای نگرش نظام‌مند و عقل‌انگاران^۵ در باب ذات خداوند قائل شد. البته آشنایی وسیع بی‌طرفانه او با تجربه‌انگاران بریتانیایی نیز، او را واداشت تا به بررسی نقادانه محدودیت‌های معرفت انسانی و نیز اعتبار مابعدالطبیعه بپردازد و در نتیجه مشروعیت فلسفی هر گونه نظریه در مورد خداوند را به چالش کشاند. از آنجا که وی متعلق به عصر منورالفکری^۶ بود، کاملاً نسبت به دیدگاه همه گرایش‌ها در منازعه بزرگ «نقش خداوند در فلسفه» ذهن گشوده‌ای داشته، مسیری را از شکاکیت^۷ و طبیعت‌گرایی^۸ گرفته تا مدافعات بر مبنای احساس و شعور متعارف طی نمود.

با این حال، کانت به هیچ‌وجه پذیرای منفعل صرف از این تأثیرگذاری‌های مختلف نبود اما باور به شعار عصر منورالفکری، یعنی «در فکر کردن شهامت داشته باش^۹ و برای خود باش» منجر به بررسی موشکافانه این موضع‌گیری‌ها از جانب او شد؛ به‌خصوص در پرتو نظریه معرفت و باور که اصلتش از خود او سرچشمه گرفته است. استعاره‌ای را که کانت برای فیلسوف نقادی برگزیده بود، «قاضی بی‌طرف»^{۱۰} است؛ که به درستی و خلوص به ادله متعارض گوش فرا داده، سپس رأی را طبق فهم معقولش از قانون،

1 . Doctrine

2 . Theological Speculation

3 . Pietism

4 . Theistic

5 . Systematic Approach Of Rationalism

6 . Enlightenment

7 . Skepticism

8 . Nuturalism

9 . Dare To Think For Yourself

10 . Impartial Judge

صادر می‌کند. به این ترتیب، کانت در جایگاه داوری، در متن پیکار بزرگی جای می‌گیرد که ماجرای آن از دوره نوزایش تا عصر روشنگری شکل گرفته است، جدالی که متعلق است به هر آن چیزی که ذهن می‌تواند در مورد خداوند از شیوه‌ای فلسفی به گونه‌ای معتبر تصدیق کند. از نظر او فرهنگ غربی در بحرانی دردناک گرفتار است که علت آن باور سنتی به خداوند است و حقیقتاً راه حل فلسفی درست و میانجی‌گرایانه از ضروریات اولیه است.

تقریباً در طول مدت نیم‌قرن فعالیت مؤثر، آرای کانت همراه با تحول فلسفیش سریعاً رویداد (۱) و در آن مدت دو رابطه متقابل وجود داشت؛ از طرفی موضع او در مورد خدا نسبتاً دیدگاه فلسفی‌اش را در هر مرحله از تحول تعیین می‌نمود و در مقابل، آن مراحل موضع‌اش را منعکس می‌کرد

کانت در دوره قبل از نقد (سالهای ۱۷۵۵ تا ۱۷۷۰ یعنی پیش از آنکه وی تألیف اثر بزرگ نقادی‌های سه‌گانه را آغاز کند) به تصدیق کامل نظریه هیوم متمایل نبود؛ یعنی تصدیق همان نظریه‌ای که مبنی بر این بود که ما استدلال صحیح و یقینی برای اثبات وجود خداوند نداریم. کانت برای دفاع از اعتبار یک یا دو استدلال نظری تلاش نمود، اما نتوانست همان زمان اثبات عقلانی خداوند را به عنوان نقشی که در فلسفه طبیعی داشت، بپذیرد. ناکامی در عرضه استدلالی خداپاورانه به دور از هر گونه شک انگیزه اصلی او شد و وی را ترغیب کرد تا به تبیین دقیق ماهیت و محدودیت معرفت انسانی بپردازد و پس از آن نقد عقل محض^۱ را در سال ۱۷۸۱ عرضه کرد. در این اثر او نظریه‌ای را در مورد معرفت پیشنهاد پیشنهاد می‌کند که از تجویز عقل‌انگاری مابعدالطبیعی به دور است و همزمان تمام دلایلی را که در اثبات وجود خدا بر پایه چنین بنیان‌های مابعدالطبیعی بنا گشته باشد، شایسته ندانست. به این ترتیب، کانت به ایجاد جایگاهی معتبر در فلسفه نظری مشتاق بود تا از چنین موضعی حداقل بتواند به کاربردی نظام‌مند از مفهوم خداوند دست یابد.

در نقد عقل عملی^۲ (۱۷۸۸) و دیگر آثار اخلاقی هم عرض آن، نیاز به اعتقاد عقلانی برای اثبات خدا مورد پژوهش قرار گرفت. غرض کانت از این بررسی، دفاع از اهمیت اخلاقی در باور به خدا، در برابر طبیعت‌انگاران و البته انکار هر گونه نظم الهیاتی^۳ برای فعل اخلاقی بود. نیل به این مقصود دوگانه درگرو تصدیق این مسئله بود که خداوند یکی از اصول موضوعه^۴ علم اخلاق است؛ البته در صورتی که همزمان

^۱ . Critique Of Pure Reason

^۲ . Critique Of Practical Reason

^۳ . Theological Ordering

^۴ . Postulates

بتوان هر گونه تأثیر هنجاری^۱ و بنیادین خداوند را به عنوان پایه و محرک فعالیت اخلاقی رد کرد. بر این تألیف جدید کانتی، می‌توان اصطلاح کارکردانگاری اخلاقی^۲ را نهاد. این معنا شامل سه قضیه اصلی می‌شود. ۱. خداوند به تنهایی هیچ نقش نظام‌مندی را در فلسفه نظری بر عهده ندارد. ۲. تنها تصور خداوند در فلسفه نظری چنین نقشی را ایفا می‌کند. اما این مسئله صرفاً با توجه به نظم افکار و استنتاجات^۳ و نه امور واقعی^۴ صورت می‌گیرد. ۳. در اخلاق تجلی اخلاقی وجود خود خداوند نقشی ضروری و اصول موضوعی^۵ دارد اما منشاء الزام نیست؛ بلکه به عنوان وسائط برای ایجاد توالی و نتایج معقول و مشخص^۶ الزام اخلاقی ما به کار می‌روند. اگر چه کانت در پایان عمرش دریافت که تجدید نظر در کارکردانگاری اخلاقی ضروری است ولی اصول مسلم کلی را کنار نهاد. او بی‌تردید این مطلب را آشکار ساخت که نیازهای اخلاقی و اعتقاد عملی به خداوند راهی را برای بهره نظری از ذات خدا نمی‌گشاید. بدین گونه متفکران ایده‌باور^۷ نظریه‌پردازی در این باب را آغاز کردند.

به این ترتیب می‌توان گفت تجربه عقلانی کانت در باب خدا در تاریخ تفکرات غربی از یک دوره به دوره‌ای دیگر تجدید می‌گردد.

۱. محک زدن بنیان خداباوری^۸

بررسی تکوین اولیه افکار کانت در دریافت موضع نهایی او در مورد مقوله خداوند لازم است. آثار وی قبل از دوره‌ی نقادی — که از آنچه به طور معمول تلقی می‌شود اعتبار بیشتری دارند — بسیاری از نظریات ثابتش را در مورد خداوند، حتی پیش از آنکه به تنظیم رضایت‌بخش مسئله معرفت و تجربه برای خود بپردازد، به تثبیت رسانده است. در واقع شکل‌گیری مسئله‌ی معرفت برای کانت بیشتر به جهت رویارویی وی با پرسش‌هایی در راه پاسخ به این سؤال رخ نمود که آیا وجود خداوند قابل درک است. تا چه حد فیلسوف حق دارد از نظریه خداوند در برپایی نظامی حقایق طبیعی استفاده کند؟ (۲) دیدگاه کانت پیش از دوره‌ی نقادی با چهار الزام^۹ اصلی توصیف می‌گردد. او سعی می‌کرد تا خداباوری را در راستای علوم

1. Normative

2. Moral Functionalism

3. Inferences

4. Real Things

5. Postulatory

6. Intelligible

7. Idealist

8. Theism

9. Commitments

رایج طبیعی قرار دهد و این مسئله مستلزم انکار روش‌های عقل‌گرایانه^۱ پیشین در اثبات خدا و نیز استفاده از خداوند به عنوان اصلی تبیینی در فلسفه طبیعی بود. او همچنین مدعی بود که می‌توان یک بنیان محکم برای اثبات وجود خداوند و تعیین‌بخشی^۲ به پاره‌ای مسائل درباره ذات خدا ایجاد نمود، با وجود این، او نزدیک به پایان این مرحله پس از مدتی به این مسئله اعتراف نمود که همه چیز در این رابطه وابسته به اعتبار مابعدالطبیعه است. مابعدالطبیعه به مثابه شکی که می‌تواند بر این علم فرضی درباره‌ی خداوند احاطه یابد تمامی تلاشهای الهیات طبیعی را مورد تردید قرار می‌دهد تا آنجا که این شک مرتفع گردد. این چهار اصل تعیین‌کننده، که به بحث از آنها خواهیم پرداخت راهنمایی کافی را برای کاوش در افکار ابتدایی و مسلم کانت در حیطه الهیات طبیعی^۳ ارائه می‌کنند:

۱. اولین برداشتی که با نگاهی اجمالی از تمامی رویکردهای کانت از خداباوری به دست می‌آید، این است که او از یقین شخصی محکم در مورد واقعیت متعالی خداوند آغاز می‌کند؛ باوری که در طول حیات تأملات عمیق‌ترین نظریه‌پردازی‌اش، هرگز از آن بازنگشت. اما کانت در حقیقت آن یقین را در کمک به ارائه یک تصدیق موجه فلسفی، برای اعتراف به خدا و ذات امور دیگر به‌نحوی روزافزون مشکل یافت. او از ابتدای حرفه‌ی فلسفی‌اش این نگرش را اخذ می‌کند که پژوهش‌های فنی^۴ در مورد راه‌های تکوین برهان^۵ برهان^۵ علاوه بر اینکه ایمان شخصیش به خداوند را ویران می‌سازد، دفاع فلسفی از این اعتقاد را نیز پرخطرتر می‌سازد. کانت به متافیزیک به‌طور کلی و پس از آن به فلسفه نقادی (به‌طور خاص)، به عنوان عرصه محک اعتبار براهین خداباورانه نظر می‌کند. با این وجود، به اعتقاد او، فرد عادی به گام گذاشتن در حیطه‌ی مابعدالطبیعه و آشفتگی ناشی از دریافت‌های آن نیازی ندارد و فقط فیلسوفی که در این فعالیت درگیر است، باید آزادی نقادی کاملش را بیرواند. تمامی جستارهای کانت اثبات این مسأله را به‌عهده داشت: احتمال گسترش شکافی وسیع بین خداباوری طبیعی ذهن^۶ و تحلیل‌های نظری این باور. با این حال او متقاعد شد که اولی نباید در قربانگاه دومی ذبح شود. بنابراین، می‌توان توافقی‌های فلسفی اندکی علاوه بر شکاکیت ایمان‌انگارانه^۷ یافت.

1 . Rationalist

2 . Determining

3 . Natural Theology

4 . Technical

5 . Ways Of Proof

6 . Mind's Natural Theism

7 . Fideistic Skepticism

اولین بحث کانت در مورد خداوند در رساله علمی تاریخ طبیعی عمومی و نظریه آسمانها^۱ (۱۷۵۵) کاملاً مهم است. در این رساله او به طرح فرضیهٔ سحابی‌ها به طرز شبیه به فرضیه لاپلاس در شکل‌گیری منظومه شمسی می‌پردازد. کانت به عنوان شرط ضروری خداباوری فلسفی حیاتی، مسئله‌ای را مبنی بر تسلیم همه جانبه خداباوری در برابر جهان‌بینی نیوتنی مطرح کرد. اصرار وی بر شرح نظریات خداورانه در چهارچوب علمی یا حداقل بدون تعارض با مکانیسم علمی^۲، به روح فلسفه لاک، نیوتن و ولتر نزدیک‌تر است تا به عقل‌انگاری پیشین. توافق بین مذهب و علم مکانیک، بر پایه هیچ یک از فرضیه‌های مسنوخ نیست که نگرش علمی به خداوند را بر مبنای مابعدالطبیعه و اصول اولیه آن می‌دانند. کانت رهایی^۳ تجربی علم از متافیزیک استنتاجی و الهیات طبیعی را امری متحقق شده و قطعی می‌داند، به گونه‌ای که تفسیر علمی، دستاوردی مستقل می‌شود که نظریات ما در مورد خداوند باید تابع آن شود. کانت که یکی از پیروان به حق نیوتن است، تصادف را به عنوان اصل تکوینی جهان حاضر انکار می‌کند. ماده از آزادی بهره ندارد و توسط ضرورت ذاتی^۴ قوانین طبیعی‌اش محدود می‌گردد، لذا نظام فیزیکی و منظم جهان از ضرورتی طبیعی نشأت می‌گیرد. کانت می‌داند که تصادف، فقط ممکن است راه را برای طبیعت‌انگاری هولباخ-دیدرو^۵ بگشاید که در آن سازوکار خودبسندگی^۶ طبیعت کاملاً از خداوند بی‌نیاز می‌شود. البته چنین خطری منجر نمی‌گردد که او نظر برخی از دفاعیه‌نویسان مذهبی^۷ را بپذیرد؛ دفاعیه‌نویسانی که معتقدند طبق این مسئله باید قوانین کلی مکانیکی نیوتن را مورد سؤال قرارداد (قوانین متکلمینی که کانت در تفسیری علی و کافی آن را شرح داده است). کانت در مقابل آنها بر سر این موضع خود مانده، معتقد است مکانیک‌گرایی و خداباوری تنها در صورتی به توافق می‌رسند که توافقی‌های ضمنی و مشترک میان دینداران متعصب^۸ و طبیعت‌انگاران جسور^۹ از میان برود. اولین توافق آنها از این قرار است:

1. Universal Natural History

2. Scientific Mechanism

3. Emancipation

4. Inherent Necessity

5. Holbach-Diderot

6. Self-Sufficent

7. Religious Apologists

8. Timid Religionist

9. Overbold Naturalist